

نگاهی به مجاهدت‌های سردار شهید محمد بروجردی؛ از مبارزه علیه مستشاران آمریکایی تا مقابله با گروهک‌های ضدانقلاب

سر بلند بحران‌ها

یتیمی کرد. نصرت‌الله محمودزاده نویسنده کتاب «محمد؛ مسیح کردستان» لحظات پس از شهادت بروجردی را اینطور روایت می‌کند: «چند ماهی تپش شهدا هجوم آورده بودند توی محوطه و زار زار می‌گریستند. کردهایی به این جمع اضافه می‌شدند که به ظاهر غریبه بودند، آنها گاه فریاد می‌زدند و گاه گوشه‌های کز کرده در خود فرو می‌رفتند. پیشمرگان زل می‌زدند به عکس بزرگ بروجردی با همان لیخند همیشه‌اش تا با آرامش این مرد ارتباط برقرار کنند. جمعیتی دور تابوت حلقه زده بودند که همدیگر را نمی‌شناختند اما بروجردی برای هر کدام در قلب خود پرونده‌ای داشت. این صحنه غم‌انگیز در نگاه پر از بهت و حیرت همه به راحتی معلوم بود. آشناسان که وارد شد، در آغوش سنجقی پناه گرفت اما توانست مانع گریه‌های بلند بی‌قرار خود شود. با گریه این کلام را به سخته به زبان آورد: او یک موحد بود. ماندن برای من پس از او سخت است.

در شهر کوس انالاحق می‌زدند و همه بیدار بودند. این بیداری پس از قرن‌ها خوابی که به کرد تحمیل شده بود، شبیه فریادی سخت بود. همه اشک می‌ریختند. انگار محمد، این مسیح حلقه وصل کرد و کردستان در دل آن همه نفاق برای چنین لحظه‌ای از زندگی خود برنامه داشت. میدان گاراز؛ جایی که بروجردی بسیاری از مهاجران کرد را سرپناه داده بود. هنوز خیلی از کردها در همان اطراف اسکان داشتند و زیر باران شدید در انتظار او بودند. از میدان آزادی تا میدان فردوسی، طول خیابان آیت‌الله کاشانی، جمعیت موج می‌زد و همه منتجب از این همه استقبال. وقتی سنجقی و همراهِش وارد میدان آزادی شدند، موجی از پیشمرگان، بروجردی را تحویل گرفتند. به محل نماز جمعه که رسیدند، تصمیم گرفتند مراسم تشییع ادامه یابد، چون اشتیاق مردم هر لحظه بیشتر می‌شد.

غرب تا شرق باختران بیش از ۵ کیلومتر یکپارچه پر از جمعیت شده بود و نمادی از عظمت محمد، مسیح کردستان را به نمایش گذاشته بود. در دل این جمعیت افرادی بودند که ناباورانه به این عظمت خیره شده و به موفقیت بروجردی در فرماندهی بر قلب‌ها پی می‌بردند. میدان فردوسی اوج مراسم تشییع بود و در مقابل دفتر سازمان پیشمرگان مسلمان کرد به سر و صورت خود می‌زدند. در آن هوای گرفته و بارانی باختران، وفاداری مردم این شهر به بروجردی در حال ثبت شدن در تاریخ بود.

پیشمرگان کرد مسلمان را دنبال کرد؛ سازمانی که قرار بود از دل مردم منطقه با هدف مقابله با ضدانقلاب شکل بگیرد و به آزادی مناطق تحت اشغال کومله و دموکرات بپردازد. در همین راستا می‌توان به آزادسازی کامیاران توسط این سازمان اشاره کرد که نقطه شروع سلسله عملیات‌های آزادسازی کردستان از جنگ جدایی‌طلبان بود.

برخی اقدامات شهید بروجردی در غرب کشور

تأسیس قرارگاه حمزه سیدالشهدا که اکنون نیز در مبارزه با گروه‌های ضدانقلاب و تأمین امنیت منطقه غرب کشور فعال است، راه‌اندازی تیپ ویژه شهدا و قرارگاه‌های دیگر، از جمله اقدامات محمد بروجردی در کردستان ایران بود. با آغاز جنگ تحمیلی در شهریور ۵۹ نیز محمد بروجردی فرماندهی سپاه غرب کشور را در رویارویی با ارتش بعث عراق بر عهده داشت.

اسما در همه این موارد، بروجردی صرفاً از نیروهای پاسدار بهره نمی‌برد. وی همراهی نیروهای ارتشی از جمله شهید صیاد شیرازی، شهید فلاحی و شهید اصغر وصالی رقم زدند و با خود داشت. چنانکه اغلب عملیات‌های آزادسازی مناطق غرب کشور نیز با همراهی ارتش که توسط شهید صیادشیرازی بسیج شده بودند انجام گرفت.

رابطه قلبی بروجردی و کردستان انقدر عمیق شده بود که وی ادامه حضور در این منطقه از کشور را به فرماندهی کل سپاه ترجیح داد و از آن طرف، مردم غرب نیز به خاطر محبت بالا به محمد، به او لقب مسیح کردستان دادند؛ مسیحی که برانگیخته شده بود تا تجزیه‌طلبان را حسرت به دل بگذارد. علاوه بر همه اینها، بروجردی نیروهای موثری را برای انقلاب اسلامی و دفاع مقدس تربیت کرد. شهدا و نیروهایی که در کنار بروجردی رشد کردند، هر یک به نوبه خود فضلی از تاریخ دفاع مقدس را رقم زدند. احمد متوسلین، محمدابراهیم همت، ناصر کلملی و محمود کاوه از جمله چهره‌های شاخصی بودند که کار خود را با محمد بروجردی آغاز کردند و حالا نام هر یک بر بلندای تاریخ انقلاب اسلامی می‌درخشد.

محمد بروجردی پس از سال‌ها مجاهدت در سرزمین مجاهدت‌های خاموش، اول خرداد سال ۱۳۶۲ در جاده مهاباد به نقده به شهادت رسید.

باختران پس از شهادت محمد

اول خرداد ۶۲ کردستان لحظات غربی را تجربه کرد. بی‌ربط نیست اگر بگوییم در این تاریخ غرب کشور احساس

اسلامی به پیروزی رسید، مردم را در مبارزه با نظامیان باقیمانده شاهنشاهی و همچنین تصرف اماکن مهم شهر همراهی کرد.

تأسیس سپاه

اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی، وظیفه بروجردی تمام نشد. در روزهای پس از انقلاب، بروجردی ابتدا عهده‌دار مدیریت زندان اوین و سپس به همراه ۱۰ نفر دیگر، مأمور به تأسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد. البته پیش از این، گروه توحیدی صف به همراه ۶ گروه انقلابی دیگر سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را تشکیل داد.

با تأسیس سپاه، بروجردی مسئولیت آموزش نیروهای سپاه در پادگان ولیعصر تهران را بر عهده گرفت و با شروع بحران کردستان، آماده حضور در منطقه غرب کشور می‌شد؛ مأموریتی که برای بروجردی بی‌باک‌گشت بود.

ورود به کردستان بحران‌زده

خیلی‌ها بحران کردستان را با پایه و حماسه‌های که شهید چمران، شهید فلاحی و شهید اصغر وصالی رقم زدند می‌شناسند اما حقیقت امر این است که این اتفاقات بخش کوچکی از بحرانی بود که در دست از فدایی پیروزی انقلاب اسلامی آغاز شد. شرایط ناپایداری که به خاطر تغییر حکومت در ایران به وجود آمده بود، گروه‌های تجزیه‌طلب در منطقه غرب کشور را تحریک کرد برای جامعه عمل پوشاندن به رویای قدیمی‌شان که جدایی کردستان از ایران بود، وارد عمل شوند. مهاباد، نقده، سنندج، پاوه، کامیاران و... یکی پس از دیگری محل آتش‌افروزی گروه‌هایی مثل دموکرات، کومله، رزگاری و چریک‌های فدایی خلق شد که طرح جدایی کردستان را دنبال می‌کردند.

با بحرانی شدن شرایط غرب کشور، شورای انقلاب تصمیم گرفت برای جلوگیری از وخیم‌تر شدن وضعیت و در نهایت دفاع از تمامیت ارضی ایران، محمد بروجردی را عازم غرب کشور کند. اما مأموریت محمد بروجردی آسان نبود؛ بروجردی در حالی برای مقابله با جریان ضدانقلاب قدم بر خاک غریب کردستان گذاشت که در دیگر سوسو مهندس بازرگان به عنوان رئیس دولت موقت، طرح مذاکره با گروهک‌ها را دنبال می‌کرد.

بر خلاف ادعایی که گروهک‌ها داشتند و از عواقب حضور بروجردی برای مردم غرب کشور می‌گفتند، بروجردی نه به زور اسلحه، که با کلام و رفتارش به قلب کردستان نفوذ کرد. کما اینکه وی پس از ورود به منطقه، طرح تأسیس سازمان

توحیدی صف متشکل از چندین گروه چند نفره بود که هیچ‌یک از گروه‌ها از افسران و فعالیت‌های گروه‌های دیگر مطلع نبودند و تنها به انجام مأموریت خود فکر می‌کردند. در همین رابطه می‌توان به عملیات انفجار رستوران خوانسالار اشاره کرد. در حالی که چنین عملیاتی، اقدام بزرگ و منحصر به فردی در مبارزات انقلابی به شمار می‌رفت، غیر اعضا از چگونگی و حتی انجام این عملیات بی‌اطلاع بودند.

حفاظت از امام خمینی

با قطعی شدن بازگشت امام خمینی (ره) پس از ۱۵ سال به کشور و تشکیل شورای انقلاب، اعضای شورای انقلاب به فکر ایجاد کمیته استقبال از امام خمینی افتادند. یکی از کاروژه‌های اصلی این کمیته حفاظت از امام خمینی (ره) از بدو ورود به کشور بود.

با توجه به اینکه سازمان مجاهدین خلق هنوز در بین نیروهای انقلابی از جایگاه بالایی برخوردار بود و همچنین با توجه به پیشینه‌های رهبران سازمان، در وهله اول قرار بود سازمان مجاهدین خلق وظیفه حفاظت از امام خمینی را بر عهده بگیرد اما شهید مطهری و شهید بهشتی که سابقه آشنایی با رهبر گروه توحیدی صف را داشتند، محمد بروجردی و گروهش را برای حفاظت از امام خمینی (ره) پیشنهاد دادند که در نهایت با موافقت سایر اعضا، گروه توحیدی صف توانست با ناکام گذاشتن سازمان مجاهدین خلق، برای حفاظت از امام خمینی (ره) در فرودگاه و در محل اقامت، انتخاب شود.

محمد بروجردی با سازماندهی افراد گروه و همچنین نیروهای انقلابی که خارج از گروه داوطلب شده بودند، خود و گروه را آماده استقبال از بنیانگذار انقلاب اسلامی می‌کرد. البته ناگفته نماند مرحوم علی تحیری (مصطفی) نیز بروجردی را در ساماندهی افراد و طراحی نقشه برای حفاظت، یاری می‌کرد.

علی تحیری از جمله افرادی به شمار می‌رفت که پیش از تأسیس گروه صف، با بروجردی آشنا شده و وظیفه آموزش نظامی اعضا را به عهده گرفته بود. مرحوم تحیری، عضو سابق تیپ ویژه ارتش بود که مبارزات انقلابی را به حضور در ارتش شاهنشاهی ترجیح داد.

با ورود امام خمینی (ره) به کشور، وظیفه محمد و گروهش نیز آغاز شد. گروه توحیدی صف با توجه به تجربه‌ای که به دست آورده بود، از روز ۱۲ بهمن تا ۲۲ بهمن که انقلاب

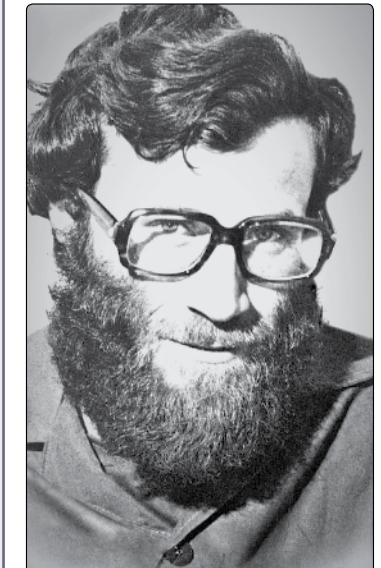
علی عوض‌خواه: «مسیح کردستان» عنوانی است که برای شهید محمد بروجردی به کار می‌رود و یادآور مجاهدت‌های این شهید در دفاع از تمامیت ارضی ایران است. متأسفانه این شناسنده نشده و غبار مظلومیت و غربت بر نامش نشسته است؛ کسی که عمر خود را نه پس از پیروزی انقلاب، که از سال‌ها قبل وقف نهضت امام خمینی کرد. زندگی بروجردی سراسر از مجاهدت‌های خاموشی است که زیر آوار غربت دفن شده است. اول خرداد سالروز شهادت این سردار اسلام است و خالی از لطف نیست به این بهانه، نگاهی هر چند مختصر و گذرا به زندگی مسیح کردستان بیندازیم.

بروجردی و تأسیس گروه توحیدی صف

خیلی‌ها زندگی بروجردی را در سال‌های پس از انقلاب و ایامی که او در منطقه غرب کشور گزارنده خلاصه می‌کنند اما حقیقت این است که زندگی انقلابی محمد بروجردی از اوایل دهه ۵۰ شمسی، روزهایی که ساواک در اوج قدرت قرار داشت و کوچک‌ترین صدای مخالف رژیم پهلوی را در نطفه خفه می‌کرد، آغاز کرد؛ زمانی که پس از برگزاری جلسات متعدد در جنوب شهر تهران، تصمیم گرفت برای مبارزه، «گروه توحیدی صف» را تأسیس کند. در سال‌های منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی گروه‌های متعددی بودند که با هدف مبارزه علیه شاه و رژیم تشکیل شده و به کار خود ادامه می‌دادند اما تمایز گروه توحیدی صف نسبت به بقیه گروه‌ها در این بود که بالاتر از مبارزه با محمدرضا پهلوی، رستگاری مردم ایران را در رهبری و استقلال از آمریکا می‌دید. چنانکه اقداماتی هم که گروه صف به رهبری محمد بروجردی انجام داد، در راستای ضربه زدن به منافع آمریکا در ایران بود. گروه صف در طول فعالیت‌های خود دست به انجام عملیات‌های متعددی زد که بزرگ‌ترین و ماندگارترین آنها، هدف قرار دادن عرشه‌تکده مستشاران آمریکایی در رستوران خوانسالار بود.

با فرارسیدن زمستان سال ۵۷ و نزدیک شدن به پیروزی انقلاب که فرار شاه در دی ۵۷ امین را سرعت بخشید، فعالیت گروه صف تحت رهبری محمد بروجردی نیز وارد مراحل جدیدی شده بود. گروه صف توانسته بود طی چند سال فعالیت، به تولید نانچک دست پیدا کرده و علاوه بر این نیروهای بسیاری را آموزش دهد. البته این گروه به لطف ساختار تشکیلاتی خود، هیچ‌وقت زیر ضربه ساواک و نیروهای نظامی رژیم پهلوی نرفت. به این دلیل که گروه

وصیتنامه شهید محمد بروجردی



از خط اصیل و مکتبی آن دارند، به مراتب حساس‌تر از سخت‌تر از مبارزه با رژیم صدام و آمریکاست و وصیت می‌دهم به برادران این است که سعی کنند توده مردم را که عاشق انقلاب هستند، از نظر اعتقادی و سیاسی آماده کنند که بتوانند کادری صادق انقلاب را شناسایی کنند و عناصری را که جریان‌های انحرافی دارند بشناسند که شناخت مردم در تداوم انقلاب حیاتی است.

محمد بهر روایت رهبر انقلاب

رهبر انقلاب اسلامی در سخنانی کوتاه، سال ۱۳۶۶ که عهده‌دار مقام ریاست جمهوری بودند، اینگونه به توصیف شخصیت شهید بروجردی می‌پردازند: «من شهید بروجردی را از اوایل پیروزی انقلاب شناختم. دقیقاً خاطرم نیست کی بود، اوایل سال ۱۳۵۸ شورای انقلاب مرا مأمور کرد بروم سپاه و کارهای سپاه را به عهده بگیرم. من در جایگاه فرماندهی سپاه قرار گرفتم و رفتم در سپاه مرکزی مستقر شدم. برادرانی از آشنایان سپاه - کسانی که در سپاه بودند - به من مراجعه کردند و گفتند خوب است که شهید بروجردی را بگذارید اینجا؛ ظاهراً منطقه غرب کشور بود، موافقت کردم و شهید بروجردی را فرستادم. از آن وقت با کار ایشان آشنا شدم. در طول ۲ یا ۳ سال - دقیقاً یاد من نیست - شهید بروجردی را می‌دیدم که در اشتغالات گوناگون و مأموریت‌های مختلف سپاه نقش داشت، در قرارگاه حمزه (ع) و تشکیل آن ایشان نقش داشت؛ تشکیل قرارگاه یکی از کارهای بسیار مهم بود. یاد من این است که در ۱۳۶۱ و ۱۳۶۰ بود که حضور ضدانقلاب در منطقه غرب کشور یک حضور بسیار فعالی شده بود. از طرف عراق تغذیه می‌شدند؛ هم تغذیه مالی و هم تغذیه تبلیغاتی و هم تغذیه تسلیحاتی، خیلی شیطان می‌کردند؛ حضورشان در منطقه غرب کشور واقعا مشکلات بزرگی برای مردم آن منطقه بود. مرحوم شهید بروجردی بسیار فعال بود

در این زمینه‌ها. یک بار سال ۵۹ یا اوایل ۶۰ رفتم منطقه غرب. ایشان آن وقت در باختران بود و از نزدیک شاهد کار او بودم. اما آن چیزی که من از شهید بروجردی در آنجا احساس کردم و یک احترام عمیقی از او در دل من به وجود آورد، این بود که دیدم این برادر - کمال منان و با کمال نجابت - به چیزی که فکر می‌کند مسئولیت و وظیفه است. برخی با احساسات شخصی و گروهی فکر می‌کردند یک نفر را که با او موافقت، تقویت کنند و بسا یکی که با او مخالفند، مخالفت کنند؛ با کارهایش برخورد کنند؛ به هیچ‌وجه اینطور چیزی نبود، شهید بروجردی هیچ‌گونه حرکتی که از آن حرکت آدم احساس کند در آن کارشکنی یا مخالفتی هست، انجام نمی‌داد و این علاقه من به این شهید عزیز را آرامش و نداشتن حالت ستیزه‌جویی با دوستان و گذشت و حلم در مقابل کسانی که تعارض‌های کاری با او داشتند، نشانه آن روح عرفانی شهید بود.»

ایشان سال ۱۳۷۰ نیز درباره شهید بروجردی فرمودند: «من بروجردی را از یاد نمی‌برم و هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم. غالباً هر وقت که بحث شهدا پیش می‌آید، شهید بروجردی جلوی چشم من است.»

